**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020703**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

امسال می‌خواهیم از اوّل اصول شروع کنیم البته یک سری مباحث را گزینش می‌کنیم، مثلا بحث تعریف علم اصول را، ضابطۀ اصولی بودن یک مسئله را حذف می‌کنیم و از اوّل وضع شروع می‌کنیم. یک نکته‌ای فقط در مورد این تعریف علم اصول را، این است که ما علم اصول را هر جور تعریف کنیم بالأخره یک مسائلی که در علم اصول هست اینجا مطرح می‌شود، اینجور نیست که تعریف علم اصول اثری بگذارد در این که مثلا بحث، این بحث‌ها را مطرح بکنیم یا نکنیم. این است که با وجودی که بالأخره سودمند هست این بحث‌ها، نه این که تعریف علم اصول را و موضوع علم اصول اینها سودمند نباشد، ولی به نظر می‌رسد که باید اولویت با این هست که به مباحث دیگر بپردازیم. من می‌خواستم از اوّل اوامر شروع کنم ولی بعد به نظرم رسید اوامر و اینها یک سری بحث‌های مقدماتی‌اش باید حتما بشود، بحث‌های مربوط به وضع و حقیقت وضع و اقسام وضع، معنای حرفیه، معنای اسمیه، معنای اخباریه انشائیه، اینها همه بحث‌هایی هست که لازم است. البته در حدی که ارتباط لازم هست، آن است که ما از بحث وضع شروع می‌کنیم، یک سری مباحثش را هم حذف می‌کنیم در همین بحث‌هایی که در ادامه خواهیم داشت. مثلا این به متن کفایه هست الامر الثانی در کفایه این بحث را دنبال می‌کنیم. الثالث این را خیلی نمی‌خواهیم کار داشته باشیم. الرابع باز هم نمی‌خواهیم. الخامس نمی‌خواهیم. السادس باز نمی‌خواهیم. السابع، یعنی یک سری مباحث ریزه کاری‌هایی در کفایه هست اینها را حذف می‌کنیم. مباحث اصلی مربوط به وضع و اینها را دنبال می‌کنیم، تطبیقات و بعضی ریزه‌کاری‌ها را که بتوانیم سریع‌تر به مباحث اصلی که همان از اوامر باشد برسیم، و این مباحث را هم اینجور نیست که تمام مطالبی که در موردش هست صحبت کنیم، سعی می‌کنیم نسبتا سریع همین مباحث را هم دنبال کنیم.

مرحوم آخوند در امر ثانی اینجوری می‌فرمایند: «الوضع هو نحو اختصاص للفظ بالمعنى و ارتباط خاص بينهما ناش من تخصيصه به تارة و من كثرة استعماله فيه أخرى و بهذا المعنى صح تقسيمه إلى التعييني و التعيني كما لا يخفى‏»

تعریفی که اینجا مرحوم آخوند برای وضع مطرح می‌کنند، معمولا وضع را به معنای تخصیص اللفظ بالمعنی معنا می‌کردند. مرحوم آخوند می‌خواهد یک اشکالی در واقع به این تعریف دارج در میان قوم مطرح کنند که شما از یک طرف وضع را تخصیص لفظ برای معنا معنا می‌کنید، از طرف دیگر وضع را می‌گویید دو قسم دارد، وضع تعیینی، وضع تعیّنی، این دو تا با همدیگر سازگار نیست، چون در وضع تعیّنی تخصیص در کار نیست، خود ناخودآگاه لفظ برای معنا تخصص پیدا می‌کند، اختصاص پیدا می‌کند، بنابراین ما باید کلمۀ وضع را به معنای اختصاص بگیریم. اینجا یک اشکالی مطرح هست که مرحوم آخوند اینجور تعبیر می‌کند وضع نحو اختصاصٍ للفظ بالمعنی و ارتباط خاص بینهما، خب توضیح نمی‌دهند که این اختصاص لفظ به معنا این نحوه‌اش به چه شکل است؟ این ارتباط خاصی که بین لفظ و معنا ایجاد می‌شود این چه ارتباطی هست؟ و این را توضیح نمی‌دهند. البته مرحوم آخوند اینجا در مقام بیان تعریف کامل وضع نیستند، فقط این نکته را می‌خواهند تکیه کنند که وضع تخصیص نیست، اختصاص هست. در تقریرات مرحوم آخوند که اخیرا چاپ شده «البحوث الاصولیة» اینجا یک مقدار تعریف را دقیق‌تر کرده که این اشکال که شما توضیح ندادید که ویژگی و خصوصیتی که باعث می‌شود که وضع، وضع بشود آن را بیان نکردید و در تقریرات ایشان این شکلی تعبیر کرده: الامر الثانی فی الوضع و هو بحسب حقیقته و واقع مفهومه مع الاغماض عما تسببه به الیه عبارة عن، می‌گوید که ما وضع را صرفنظر از عاملی که سبب ایجاد وضع می‌شود از آن صرفنظر کنیم خود وضع عبارت است از علقۀ خاصه، و ارتباط خاص بین اللفظ و المعنیٰ یسیر بسببه غالبا له، به وسیلۀ این وضع لفظ غالب برای معنا قرار می‌گیرد.

بل فانیا فیه فناء العنوان فی المعنون فیکون من مراتب وجود المعنی. یعنی فیکون اللفظ من مراتب وجود معنا، و لذا تری سرایة ما للمعنی من الوضایا نحو اللفظ لکون اللفظ مع ثبوت هذه العلقة و الاضافة بین هو بین المعنی طورا من اطوار وجوده و نحوا من تحققه فی الخارج فی عرض سایر انحاء تحققاتها من الخارج و الذهن و الکق؟؟ و الایمان و الاشارة.

خب ایشان در این تقریرات یک مقداری وضع را باز کردند، من اینجا حالا ادامه هم یک بحث‌هایی دارد که بعدا در موردش صحبت می‌کنیم. در مورد وضع به نظر می‌رسد واژۀ وضع در اصطلاح آقایان اصولیون و لغویون مشترک لفظی است، دو تا وضع گاهی اوقات به معنای تخصیص است به این معنا وضع به دو قسم تقسیم نمی‌شود، یک وضع به معنای اختصاص پیدا کردن هست به این معنا به دو قسم تخصیص می‌شود، ما دلیل نداریم، این که مرحوم می‌فرمایند وضع تقسیم به وضع تعیین و تعیّنی پیدا می‌کند بنابراین وضع را باید به معنای اختصاص گرفت این درست است، در آن جایی که ما وضع را به دو قسم تقسیم می‌کنیم وضع به معنای اختصاص است. ولی اینجور نیست که همه جا کلمۀ وضع به این معنا باشد. وضع اصلش مصدر است، وَضَعْتُهُ وضعًا است، مصدر است. بسیاری از مصادر علاوه بر این که مصدر فعل معلوم هستند، مصدر فعل مجهول هم هستند. مثلا کلمۀ در آیۀ شریفه: «غُلِبَتِ الرُّومُ (2) في أَدْنَى اْلأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (3)»، غَلَبْ که همان غلبه است هم مصدر غَلَبَ یَغلِبُ است، که متعدی است، و معلوم است، هم مصدر غُلِبَ یُغْلَبُ است، و در این آیۀ شریفه می‌گوید «غُلِبَتِ الرُّومُ» روم مغلوب شد «وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ»، «غَلَبِهِمْ» یعنی مغلوبیتشان، بعد از مغلوبیتشان پیروز خواهند شد، «سَيَغْلِبُونَ». خیلی از واژه‌های مصدر اینجوری است که هم مصدر فعل معلوم هستند هم مصدر فعل مجهول. این نکته را هم توضیح بدهم، در این تقریرات بعد از توضیحاتی که داده، توضیح مفصلی که حالا وارد آنها نمی‌شوم، آخرش یک تعبیری دارد، بعد از این که توضیح می‌دهد که وضع به معنای اختصاص لفظ برای معنا است و اقسامش را مشخص می‌کند که حالا بعضی‌هایش را صحبت خواهیم کرد می‌گوید: فالمقصود بالبیان الوضع بمعناه الاسمی المعبّر عنه فی الفارسی «به قرارداد» و هو من مقولة الاضافة الخاصة المتمحضة فی اختصاص اللفظ بالمعنیٰ فی جهة الدلالة و الکشف عنه دون الوضع بمعناه المصدری بمعنا «قرار دادن» الذی هو فعل الصانع و صنعه.

ایشان می‌گوید وضع اینجا به معنای اسم مصدری است نه به معنای مصدری است. به نظر می‌رسد که این تعبیر، تعبیر درستی نیست، من این بحث را در ذیل بحث قاعدۀ لا ضرر مفصل بحث کردم. آقای سیستانی در لا ضرر مطرح می‌کنند فرق بین ضرر و ضرار را، ایشان می‌گویند ضرر اسم مصدر است، ضرار مصدر است. بعد ضرر را اینجوری معنا می‌کنند، المنقصة الحاصلة للمتضرر. و نتیجه‌گیری‌هایی هم می‌کنند در آن بحث در بحث لا ضرر در تفسیر حقیقت قاعدۀ لا ضرر که نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. ما آنجا عرض می‌کردیم ببینید بین مصدر و اسم مصدر هیچ فرقی نیست از جهت ذات معنا. من به تناسب همان بحث ضرر و ضرار چند تا چیز عرض می‌کنم که تفاوت مصدر و اسم مصدر روشن بشود. ببینید شما یک آسیب زدن داریم، یک آسیب‌زنی. آسیب زنی اسم مصدر هست برای آسیب زدن. یک آسیب دیدن داریم، آسیب بینی داریم. آسیب دیدن و آسیب بینی. خود آسیب زدن گاهی اوقات ضرّ یضرّ می‌رود باب تفعّل می شود «تضرّر یتضرّر تضرّرًا». یک تضرّر داریم، تضرر مصدر است، ولی مصدر متابعه است، مصدر متابعه با اسم مصدر ثلاثی مجرد فرق دارد. اسم مصدر همان مصدر هست و همان وصفی هست که مصبّش فاعل است ولی ما انتسابش را به فاعل در نظر نمی‌گیریم. ببینید آسیب رسانی، آسیب رسانی موصوفش چی است؟ آسیب‌رسانی وصف کی است؟ آسیب رسان است دیگر. آسیب رسانی با آسیب بینی فرق دارد، ولی آسیب رسانی اسم مصدر آسیب رساندن است. آسیب بینی اسم مصدر آسیب دیدن است. ما یک فعل گاهی اوقات این فعل می‌رود به باب تفعّل، یک فعلی که متعدی است می‌رود باب تفعل متابعه می‌شود. خود این فعل گاهی اوقات مجهول می‌شود، ما سه تا مصدر داریم برای هر یک از این مصدرها اسم مصدر هم می‌گذاریم. سه تا مصدر داریم، یکی ضَرّ یَضُرُّ ضَرَرًا، یعنی ضرر زدن. یکی ضُرّ، یعنی ضرر زده شدن، ضرر زده شدن مجهول ضرر زدن است، خود این ضرر گاهی اوقات می‌رود باب تفعُّل متابعه می‌شود، بین این سه تا فرق هست. مصدر ثلاثی مجرد به معلوم، مصدر ثلاثی مجرد مجهول مصدر، همه مصدر هستند، مصدر باب تفعُّل که مثلا متابعۀ این شیء باشد، اینها تفاوت‌هایش چی است؟ ما یک موقعی این که کسی به دیگری ضرر می‌زند را در نظر می‌گیریم از این حالتی که یک کسی به دیگری ضرر می‌زند با کلمۀ ضرر زدن یاد می‌کنیم. گاهی اوقات در همین جایی که یک ضاری داریم و یک مضروری داریم می‌خواهیم ببینیم چه حالتی بر آن مضرور واقع شده، با عنایت به این که یک ضاری هم دارد. ضار داشتنش را هم ملاحظه می‌کنیم. ضرر زده شدن، یعنی یک ضاری هست که به من ضرر می‌زند. یک موقعی هست نه من آن حالت که بر مفعول واقع می‌شود را در نظر می‌گیرم ولی دیگر قطع ارتباط می‌کنم با فاعل، ارتباطش را با فاعل قطع می‌کنم، حالتی که الآن در شیء هست حالا چه این حالت به وسیلۀ ضار ایجاد شده باشد یا خود به خود ایجاد شده باشد، تضرر، یعنی آسیب دیدن یک شیءای که خود به خود بدون این که ضاری داشته باشد، این می‌شود تضرر. مطاوعه حالتی است که بر مفعول عارض شده با غمض عین از مفعول بودنش به خاطر همین در باب مطاوعه آن مسند الیه دیگر مفعول نیست، نائب فاعل نیست، حقیقتا فاعل است، چون دیگر ما ارتباطش را با آن فاعل قبلی منقطعش کردیم، به خلاف مجهول، مجهول ارتباطش با فاعل وجود دارد، ما یک عالِم داریم، حالا مثال عالم را نزنم از جهاتی مقرب است از جهاتی مبعِّد است، مثال هادی را بزنم، کلمۀ هَدیٰ. کلمۀ هَدیٰ می‌رود باب، مجهول می شود، می‌شود هُدِیَ، هُدِیَ یعنی چی؟ یعنی هدایت کرده شد، راه را به او نشان دادند، یعنی یک هادی دارد راه را به این آقا نشان می‌دهد. یک مهتدی داریم، مهتدی یعنی چی؟ مهتدی یعنی کسی که هدایت، راه را پیدا کند، راه یافته. این راه یافته چه هادی داشته باشد چه هادی نداشته باشد، بنابر این مُهتدی دو قسم داریم، مُهتدی مَهدیّ، مُهتدی غیر مهدی. مُهتدی مهدی یعنی مهتدی که هادی دارد می‌شود مهدی. ولی مهتدی غیر مهدی یعنی مهتدی هست راه یافته، کسی آن را راه را نشان نداده.

در آیۀ قرآن می‌خوانیم «أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلاّ أَنْ يُهْدى».

«يَهِدّي» که همان یَهتدی است، آیا کسی که هدایت می‌کند این احق از پیروی هست؟ یا کسی که لا یَهتدی الا ان یُهتدی، یَهتدی دو قسم داریم، یَهتدی یُهدیٰ، یعنی یهتدی که هادی باید داشته باشد در نتیجه یُهدیٰ باشد، یهتدی غیر یهدیٰ. پس یهتدی مَقْسَمْ هست برای مُهتدی مهتدی، مُهتدی مَهدی داریم، مُهتدی غیر مهدی.

**شاگرد:** خود آن آسیب هم یک مفهوم

**استاد:** نه حالا، آنها را اصلا وارد نشوید.

این سه جور چیز را داریم. کلمۀ وضع سه تا معنا اینجا ما داریم. یکی این که قرار دادن لفظ برای معنا، معنای معلومی. لفظ را برای معنا قرار دادن. یکی این که قرار داده شدن لفظ برای معنا، یعنی آن به اصطلاح حالا تعبیر را چجوری بکنم که روشن‌تر باشد، وُضِعَ اللفظ للمعنی، یک موقع ما می‌گوییم وَضَعْتُ اللفظ للمعنیٰ. یک موقع می‌گوییم وُضِعَ اللفظ للمعنیٰ. یکی هم می‌گوییم که اتّضع اللفظ للمعنیٰ. وضع اگر به معنای، آن معنای معلومی باشد یعنی فاعل دارد، لفظ را برای معنا آن واضع قرار می‌دهد. گاهی اوقات آن واضع را ما ملاحظه می‌کنیم ولی ویژگی‌اش را در نظر نمی‌گیریم، معلوم دیگر نیست، مجهول است، ولی واضع‌دار بودن را ملاحظه می‌کنیم. وُضِعَ اللفظ للمعنیٰ، اینجا واضع هست، وُضِعَ اللفظ للمعنیٰ در موارد وضع تعیّنی صدق نمی‌کند، چون آنجا واضع ندارد، خود به خود ایجاد شده. ولی یک موقعی هست نه آن حالتی که در اثر وضع در موضوع، در آن لفظ ایجاد شده آن خود به خود ایجاد می‌شود، آن عُلقۀ خاصی که به وسیلۀ وضع ایجاد می‌شود به آن علقه کار داریم، کار نداریم مسبِّب دارد، سبب دارد یا سبب ندارد. مرحوم آخوند در واقع وضع را به این معنا گرفته، وضع را به معنای مطاوعه‌ای گرفته که ارتباط وضع با واضع قطع شده، دیگر لازم نیست واضع داشته باشد. البته این نکته را هم عرض بکنم، واضع این که ما می‌گوییم واضع دارد البته هیچ معلولی بدون علت که نمی‌شود. واضع به خلاصه قرینۀ تبادر، انسباق یا هر چی تعبیر بکنیم مراد از واضع کسی است که واضع مشخص، یعنی واضع انسانی، نه چیزی مثل کثرت استعمال، به کثرت استعمال واضع اطلاق نمی‌شود، واضع آن یک ذی شعوری که این عملیه را انجام می‌دهد، یعنی مراد از واضع و الا کثرت استعمال هیچ وقت نمی‌گویند کثرت استعمال وضع کرد، واضع مراد جایی هست که یک عملیۀ قصدیۀ عمدیه‌ای که درش تعمد و قصد خوابیده از یک ذی شعوری سر بزند، به این واضع می‌گویند. بنابراین مرحوم آخوند این که تعبیر کرده اسم مصدر نیست، مصدر مجهولی هم نیست، در واقع مصدر مطاوعه است، و این مصدر مطاوعه خب کلمۀ وضع را ایشان می‌گوید ممکن است به این معنا آن وضع را اعم از وضع تعیینی و وضع تعیّنی گرفتن، وضع را باید به همچین معنایی گرفته باشند دیگر. این است که وضع در معنای معلومی‌اش تخصیص است، تخصیص یعنی اختصاص دادن، خاص کردن، مجهول تخصیص می‌شود خاص کرده شدن، خاص کرده شدن مخصِّص باید داشته باشد تا این عنوان خاص کرده شدن صدق کند، ولی تخصیص وقتی می‌رود به باب افتعال که مطاوعۀ تخصیص هست، اختصاص، اختصاص لازم نیست مخصِّص داشته باشد، مخصِّص به معنای عامل ذی شعور، این لازم نیست. پس بنابراین ایشان وضع را به معنای اختصاص می‌گیرد که مطاوعۀ تخصیص است، شبیه

**شاگرد:** عبارت تقریرات هم همین است؟ عبارت کفایه خب نحو اختصاص دارند، عبارت تقریرات؟

**استاد:** تقریرات هم همین است

**شاگرد:** این که قرارداد

**استاد:** حالا نه، ببینید عبارتش این است عن علقةٍ خاصةٍ و ارتباطٍ خاص

**شاگرد:** خود همان علقه

**استاد:** علقه همان اختصاص است دیگر.

**شاگرد:** علقه همان حالت

**استاد:** نه علقه اختصاص است، اختصاص یعنی همان علقه دیگر، علقه یعنی اختصاص. علقه یعنی اختصاص یافتن لفظ به معنا، و ارتباطٍ خاص، امثال اینها. بنابراین حالا آن واژۀ قرارداد و قرار دادن و امثال اینها، اینها قرارداد به چه معنا هست و امثال اینها من نمی‌خواهم وارد بحث بشوم. خب این یک توضیحی در مورد عبارت کفایه.

اینجا یک نکته‌ای عرض بکنم، وضع هر معنایی در موردش بکنیم غرض از وضع این هست که لفظ ما دال بر معنا باشد، غرض این هست که همین غرض به وضع تعیّنی حاصل می‌شود. خب این دلالت لفظی که غرض از وضع هست این دلالت به چه نحو هست؟ آیا به این که لفظ غالب معنا بشود؟ این یک تعبیری که در حاشیۀ تقریرات هست. یا تعبیر دیگر فانی بشود این یک تعبیر دیگر. یا این که بگوییم که نه، نه غالبیت نه فانی شدن، نفس این که حکایت کند، دال باشد، این هم یک جور دیگر است. یعنی در واقع یکی از نکات مهم در فهم وضع این هست که هدف از وضع چه چیزی است؟ در واقع هدف از وضع استعمال است، ما حقیقت استعمال را تا نفهمیم وضع را نمی‌فهمیم، وضع به این انگیزه و به این هدف ایجاد شده که لفظ بتواند در معنا استعمال شود. استعمال لفظ در معنا را تا نفهمیم وضع را نمی‌فهمیم. استعمال، چون اینها با همدیگر فرق دارد، من اینها را باز می‌کنم این بحث را. و یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که باز هم در بحث استعمال ما باید اینها را، من فعلا طرح بحث دارم می‌کنم، اینها یکی یکی باید باز بشود. این که ما می‌گوییم لفظ حاکی از معناست این حکایت یک امر تصدیقی است، یا یک امر تصوری؟ این مطلبی هست باید باز بشود. یعنی آن هدفی که واضع دارد این هست که در اثر وضع مخاطب بفهمد که متکلم لفظ را در معنا استعمال کرده است، ارادۀ متکلم استعمال لفظ در معنا را بفهمد؟ یا نه همین که از این لفظ این معنا منفهم بشود، انفهام معنا از لفظ هدف وضع است. یعنی هدف وضع تفهیم المعناست و استعمال در واقع تفهیم المعنیٰ است، یا انفهام المعنا من الکلمه است؟ کدام یکی از اینها هدف وضع هست؟ البته این که ما هدف برای وضع داریم تبیین می‌کنیم در وضع تعیینی معنا دارد، وضع تعیّنی که خب دیگر هدف در موردش معنا ندارد، آن چیزی هست که خود به خود ایجاد می‌شود. این که ما یک موقعی حقیقت وضع تعیینی و حقیقت وضع تعیّنی یک شیء می‌دانیم خب آنجا ما می‌توانیم، اگر یک شیء بدانیم دیگر حتما باید حقیقت وضع را انفهام بدانیم، چون در وضع تعیّنی تفهیم معنا ندارد، یعنی هدف وضع، وضع تعیّنی که هدف ندارد چون چیزی نیست که معلول یک فعل صادر از ذی شعور باشد، خود به خود ایجاد شده. پس بنابراین یکی از نکاتی که در این بحث‌ها باید بهش توجه بشود آن این است که واقعا آیا حقیقت وضع تعیینی و حقیقت وضع تعینی یکی است؟ یا حقیقت اینها متفاوت است؟ مرحوم آخوند اینجا. در این شرحی که مرحوم آخوند اینجا مطرح کرده مفاهیم متعددی به کار رفته، این تقریرات، که این مفاهیم هر کدامشان در روشن کردن حقیقت استعمال مؤثر است.

یکی این که ایشان تعبیر کرده که در واقع به وسیلۀ وضع لفظ قالب برای معنا می‌شود، این یک تعبیر.

یک تعبیر دیگر این که به وسیلۀ وضع، لفظ فانی در معنا می‌شود، این هم دو تعبیر.

تعبیر سوم این است که لفظ وجودی از وجودات معنا هست. این هم یک تعبیر سومی که وجود دارد. که این معنای سوم در واقع برگرفته از اصطلاح فلسفی است. در فلسفه یک اصطلاحی دارند وجود خارجی و وجود ذهنی، آنجا وجود ذهنی، تقسیم دو گانۀ وجود به خارجی و ذهنی بعد توسعه‌اش احیانا داده شده که یک شیء ممکن است وجود خارجی داشته باشد، وجود ذهنی داشته باشد، وجود لفظی داشته باشد، وجود اشاره‌ای، اینجا انواع و اقسام وجودات برایش تصویر کرده، وجود کتبی، وجود اشاره‌ای، وجود ایمایی، اینها را یک مفهوم خاصی برای وجود طراحی کردند که یک شیء ممکن است انواع و اقسام وجود داشته باشد، یکی از این وجودات وجود لفظی است. این هم یک تعبیری که اینجا به کار رفته. یک تعبیر دیگری در بعد از این مرحوم آخوند به کار برده در مورد وضع که این تعبیر شاید همچین تعبیری بوده که بعدا زمینه شده برای مسلکی در وضع به نام مسلک تعهد. حالا بعد صحبت می‌کنیم که در مورد وضع این که حقیقت وضع آیا از سنخ اعتبار است یا از سنخ تعهد است خب یک بحث جدی هست که باید بهش بپردازیم.

مرحوم آخوند اینجا یک تعبیری دارد در این تقریرات که پیش زمینه هست برای آن مسلک تعهد که بعد از مرحوم آخوند به توسط مرحوم نهاوندی ایجاد شده. مرحوم نهاوندی وضع را به معنای تعهد گرفته، ایشان بعد از این که وضع را معنا می‌کند می‌گوید که وضع دو سبب دارد، آن عُلقۀ خاص، یک سبب اختیاری دارد، یک سبب قهری دارد.

در مورد سبب اختیاری می‌گوید فالاول کما لو انشاء به اللفظ فیصرح بانّی وضعتُ اللفظ الفلانی للمعنی الفلانی بحیث یکون ذلک منه تعاهدا بینه و بین ممن خوطب به من اهل محاورته.

وضع را یک نوع تعاهد گرفته. این را داشته باشید، تعاهد با تعهّد فرق دارد. تعهد یک طرفی است، در مورد واضع است. اینجا ایشان یک مقولۀ جدیدی وارد کرده، تعاهد. تعاهد که یک نوع قرارداد طرفینی است. قراردادی که بین من و مخاطبین ما کأنّه ایجاد شده. بحیث یکون ذلک منه تعاهدا بینه و بین ممن خوطب به من اهل محاورته. این هم تعبیر سومی هست که مرحوم آخوند اینجا وارد کرده.

حالا به نظر می‌رسد که ما وضع تعیینی و وضع تعیّنی را باید جدا بحث کرد. البته ممکن است ما برای فهم وضع تعیینی به حقیقت وضع تعینی توجه بکنیم و آن مؤثر باشد ولی به هر حال نکاتی که در وضع تعیینی هست که یک پدیده‌ای هست در یک شخص ذی شعور ایجاد می‌شود متفاوت با وضع تعینی است. نکته‌ای که در مورد وضع تعیینی هست آن این است که مشابه وضع تعیینی را ما در زندگی‌های روزمرۀ خودمان تجربه می‌کنیم. اسمی که ما برای بچه‌مان می‌گذاریم یک وضع است، اسمی که یک کارخانه‌دار بر محصول کارخانه‌اش می‌گذارد یک وضع است. ما برای تشخیص حقیقت وضع از این تجربۀ شخصی که خودمان یا هم نوعانمان در دنیا موجود ما انجام می‌دهند می‌توانیم خیلی کمک بگیریم برای فهمیدن حقیقت وضع. بحث وضع تعیّنی اینجور نیست که به این نحو باشد آن یک مقداری یک پیچیدگی‌هایی دارد که با وضع تعیینی فرق دارد. وضع تعیینی را ما ممکن است بگوییم ما خودمان می‌بینیم که چه کار می‌کنیم، یعنی من وقتی اسم بچه‌ام را می‌گذارم خودم درک می‌کنم دارم چه کار می‌کنم، نسبت به فعلی که انجام می‌دهم یک نوع آگاهی دارم، بنابراین اگر می‌خواهم تحلیل کنم حقیقت وضع تعیینی را، حقیقت نامگذاری کردنی که از من سر می‌زند باید تحلیل بکنم. این با وضع تعیّنی تفاوت دارد. وضع تعیّنی یک چیزی نیست که من یک فعلی باشد که از من سر بزند اینجوری بتوانم راحت تحلیلش بکنم. این است که من تصور می‌کنم که ما وضع تعیینی را با وضع تعیّنی تفکیک باید بکنیم و مسالکی هم که اینجا وجود دارد اینها یک مقدار قر و قاطی شده، بعضی از این مسالک فقط مال وضع تعیینی هستند، مثل مسلک تعهد، مسلک تعهد با وضع تعیّنی هیچ ربطی ندارد، اصلا معنا ندارد که در وضع، یا تعاهدی که مرحوم آخوند اینجا تعبیر می‌کند، تعاهد و امثال اینها. چون اینها فعل‌های اختیاری هستند که از واضع سر می‌زند. طبیعتا این مسالک باید در وضع تعیینی. این مسالک در جایی می‌توانند مطرح باشند که ما حقیقت وضع تعیینی و حقیقت وضع تعینی را متفاوت ببینیم. بنابراین به نظر می‌رسد که ما حقیقت این دو بحث را جدا بحث کنیم، ما ابتدا وضع تعیینی را طرح می‌کنیم با عنایت به این نکته که ممکن است اصلا یک شخصی بگوید من وجدانا می‌دانم که وضع تعیینی حقیقتش با وضع تعیّنی یکی است، او ممکن است یکی از استدلالاتی باشد برای تشخیص حقیقت وضع تعیینی. آن را مد نظرمان هست. بنابر این من این که می‌خواهم در این بحث عرض کنم آن این است که ما این دو تا بحث باید جدا بشود، مسالکی که برای وضع تعیینی هست با تحلیل‌هایی که در حقیقت وضع تعینی هست متفاوت است. بنابراین بحث را ما در حقیقت وضع تعیینی شروع می‌کنیم بعد نکاتی که در مورد وضع تعینی هست هم چه بسا کمک کنندۀ ما باشد برای روشن شدن حقیقت وضع تعیینی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان